

مراغه؛ کانون تمدنی عصر ایلخانی
(پژوهشی بر پایه کتاب مجمع الآداب فی معجم اللقباب ابن فوطی)
دکتر رسول جعفریان
استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران
(از ص ۳۹ تا ۶۹)

لکلّ زمان واحدٌ یرتجی له
و هذا زمانٌ أنت لاشکّ واحده
(شعر معین الدین شیرازی
در آغاز رقعهای که به
خواجه نصیر نوشت)
(ابن فوطی: ج ۵، ص ۴۰۹؛ ش ۵۳۷۸)

چکیده:

بر خرابه‌های ناشی از حملات مغول، یک کانون تمدنی فعال، به کوشش عالم برجسته، ریاضیدان و منجم مشهور و فقیه و متکلم شایسته، حضرت خواجه نصیرالدین طوسی بنا شد. ویژگی‌های خاص این مرد دانشی، سبب شکل‌گیری این کانون تمدنی گردید. نقطه درخشان این کانون، رصدخانه مراغه بود که طالب‌علمان و دانشمندانی از سراسر عالم اسلامی در آنجا فرود می‌آمدند. در این مقال، پس از بیان کلیاتی درباره این کانون تمدنی، فهرستی از زبدگانی که برای دیدار با خواجه و بهره‌گیری از تحقیقات آثار موجود در مراغه به این شهر آمده‌بودند، ارائه شده است.

واژه‌های کلیدی: کانون تمدنی، ایلخانی، مراغه، خواجه نصیر.

اهمیت کانون تمدنی مراغه - تبریز^(۱):

از یک زاویه خاص، دو مسئله در بحث تمدن‌ها مهم است؛ اول آنکه هر تمدن بزرگی، به طور معمول، تشکیل یافته از تمدن‌های کوچک‌تر است. معنای این سخن آن است که برای شکل‌گیری یک تمدن بزرگ، چندین تمدن محلی، به هم نزدیک شده؛ به هم مرتبط شده و با یکدیگر پیوند می‌خورند و به تدریج تمدن بزرگتری را پدید می‌آورند؛ دوم آنکه هر تمدنی، یک موقعیت جغرافیایی دارد و به‌خصوص بخش‌های کوچک یک تمدن، که اجزاء محلی آن هستند، دقیقاً در یک موقعیت جغرافیایی مشخص شکل می‌گیرند؛ این موقعیت جغرافیایی نه فقط شامل مرزهای جغرافیایی مانند کویرها و کوهها است بلکه مرزهای سیاسی را که با فشار دولتها پدید می‌آید نیز در بر می‌گیرد. علاوه بر اینها، در خلق یک تمدن در یک موقعیت جغرافیایی، آب و هوا، نوع خوراک و پوشاک، گیاهان و محصولات کشاورزی و امثال اینها نیز دخیل است.

این سخن که آب و هوا در پیدایش یک تمدن مؤثر است، امری پذیرفته شده است، گرچه این تنها عامل نیست. شرق ایران در مقایسه با غرب آن، کانون‌های تمدنی متفاوتی دارد و هر یک رنگ و روی آب و هوای ویژه خود را دارند؛ کویر یک معنا دارد، محیط کوهستانی، معنای دیگر. فرصتی که کویر در اختیار انسانها می‌گذارد با فرصتی که در منطقه کوهستانی یا حاشیه دریا و رود مهیاست، تفاوت دارد. این محیط گرچه قادر مطلق نیست، اما به هر حال، تمدن رودخانه‌ای جز تمدن دریایی یا کویری است.

به علاوه، موقعیت جغرافیایی، بسته به قرارگرفتن آن در یک مسیر مشخص، یعنی «راه»، می‌تواند در زایش تمدن نقش داشته باشد. شهری که بر سر یک راه کهن تاریخی، میان دو کانون بزرگ انسانی و تمدنی پدید آمده، در مقایسه با شهری که در حاشیه قرارگرفته از رشد بالاتری برخوردار است.

اگر هدف ما شناخت فرهنگ و تمدن اسلامی باشد، باید دانست که این تمدن ترکیب شده از چند تمدن جزء و محلی است که البته عدد آنها هم در طول و هم در عرض زمان و مکان فراوان است. ما باید از این تمدن‌های خرد به عنوان کانون‌های تمدنی کوچکی یاد کنیم که در شکل‌دهی به تمدن اسلامی به عنوان یک تمدن بزرگ نقش داشته‌اند.

وقتی از تمدن ایلخانی سخن می‌گوییم در حال صحبت کردن از جزئی از تمدن اسلامی هستیم. این تمدن یا خرده‌تمدن - که از آن با عنوان یک کانون تمدنی یاد می‌کنیم- در محدوده جغرافیایی خاصی شکل گرفته است. این محدوده، مرزهای میان مراغه تا بغداد و در شمال تا تبریز و در شرق تا سلطانیه است؛ به عبارتی، مثلثی میان تبریز، مراغه و بغداد که خود شهرهای اقماری فراوانی دارد.

اگر این سخن، درست باشد که یک کانون تمدنی با داشتن یک موقعیت جغرافیایی ایده‌آل می‌تواند پدید آید، (منطقه مورد نظر ما در این مقاله) دارای ویژگی‌های طبیعی و نیز استراتژیک به ویژه در یک مقطع مهم تاریخی است. دورانی که شرق اسلامی آسیب جدی دیده، بغداد در شرف نابودی قرار داشته، فضای جغرافیایی ما به ویژه مراغه و تبریز به عنوان یک مرکز سیاسی در کانون توجه دولت ایلخانی قرار گرفته و شرایط برای ایجاد یک کانون تمدنی فراهم شده است.

به علاوه، این منطقه که تبریز شهر اصلی آن است، میان روسیه، عثمانی و ایران قرار گرفته است. این مسئله نه تنها در تقویت کانونی آن اهمیت دارد، بلکه شرایط را برای اتصال و پیوند آن با جهان متمدن آن روز نیز فراهم می‌کند. مهم آن است که در این تمدن محلی، همزمان، نوعی نگاه تمدنی فراگیر و جهانی وجود دارد که در شکل برقراری پیوند متقابل میان تبریز و نواحی تمدنی دیگر خود را نشان می‌دهد؛ به عبارت دیگر، اصولی در این تمدن شکل می‌گیرد که راه را برای بزرگتر شدن آن یا ارتباط با جهانی بزرگتر فراهم می‌کند.

خواهیم دید که در کانون تمدنی شرق اسلامی در قرن هشتم و نهم، جامع التواریخ نشانگر نوعی نگاه جهانی است. حاکمان از دیاری دور آمده بودند و همین، خود، مسلمانان را با دورترین افق جغرافیایی در شرق آشنا می‌کرد. اما ماجرا از این جدی‌تر بود و این تاریخ، به عنوان یک تاریخ جهانی، نشانگر افق دید این کانون تمدنی است.

البته نشانه‌های دیگری هم باید برای این نگاه در کانون ایلخانی سراغ گرفت و آن رفت‌وآمد فرنگی‌هاست که تقریباً برای نخستین بار مطرح می‌شود. این کانون در اواخر این دوره، شاهد این رفت و آمد و ارتباط است که بعدها اوج آن را در کانون تمدنی صفوی، از تبریز تا قزوین و سپس اصفهان ملاحظه می‌کنیم.

خواجه نصیر، نقطه ثقل کانون تمدنی مراغه:

اهمیت منطقه میان تبریز، مراغه و بغداد در دوره ایلخانی تا آن اندازه است که می‌توان گفت طی قرن هفتم تا قرن نهم هجری، این منطقه، یکی از پراهمیت‌ترین مناطق تمدنی در شرق اسلامی بوده است. طی دوره ایلخانی و سپس تا اندازه‌ای دوره ترکمانان، این منطقه به دو دلیل اهمیت یافت: نخست آنکه بغداد در سال ۶۵۶ از میان رفت و هولالگو (فو: ۱۹ ربيع الثاني ۶۶۳ در نزدیکی مراغه) پایتخت خود را شهر مراغه قرار داد، گرچه تبریز نیز به عنوان دارالسلطنه او یاد شده است؛ دوم آنکه در جریان حمله مغول، خراسان، پایمال شد و آثار تمدن اسلامی آن از میان رفت. بغداد و بسیاری از شهرها نیز آسیب دید و بخشی از میراث این نواحی به مراغه انتقال یافت. در نتیجه، بخش غربی ایران که سالم‌تر مانده بود، نوعی مرکزیت یافت. در این میان و در آغاز راه، مراغه اهمیت اول را دارد؛ یعنی تا پیش از برآمدن تبریز، این شهر به طور خاص مورد توجه است.

اهمیت مراغه در این دوره، عمدتاً با ساختن رصدخانه مراغه و کتابخانه و تأسیسات دیگر، خود را نشان می‌دهد. این اهمیت تا اواخر قرن هشتم هجری، یعنی سال ۷۹۵ که مراغه به وسیله تیموریان ویران می‌شود، ادامه دارد.

نقش خواجه نصیر (فو: ۶۷۲هـ.ق.) در این زمینه برجسته است؛ در واقع، این اوست که محل اعتماد هولالگو بوده و بانی و باعث این تأسیسات به شمار می‌آید. چندین روایت درباره تأسیس رصدخانه به وسیله خواجه و به امر هولالگو در دست است. رشیدالدین فضل الله همدانی (فو: ۷۱۸هـ.ق.) در *جامع التواریخ* شرحی از آن به دست داده و می‌نویسد:

هم در تاریخ مذکور فرمان شد تا مولانای اعظم سعید استاد البشر سلطان الحکما افضل المتأخرین خواجه نصیرالدین طوسی - تغمده الله بغفرانه - در موضعی که مصلحت داند جهت رصد ستارگان، عمارتی سازد. او در شهر مراغه اختیار کرد و رصدی عالی بنیاد نهاد... به اتفاق حکمای اربعه: مؤید الدین عرضی و فخرالدین مراغی، و فخرالدین اخلاطی، و نجم الدین دبیران قزوینی. (رشیدالدین فضل الله، *جامع التواریخ*، ج ۲، ۱۰۲۴-۱۰۲۵)

ابن شاکر کتبی (فو: ۷۶۴) می‌نویسد: نصیرالدین در مراغه رصدخانه بزرگی بنا کرد و کتابخانه وسیعی ساخت و از کتابهایی پر کرد که از بغداد و شام و جزیره غارت شده بود، به طوری که شمار آنها به چهارصد هزار رسید. همچنین منجمان و فلاسفه‌ای را در آنجا مستقر کرده و اوقافی برای آنان مرتب ساخت. (ابن شاکر، ج ۳، ص ۲۴۶) همو می‌افزاید: هولالگو

اوقاف تمام بلاد را به او سپرد و وی نمایندگانی برای وقف همه شهرها داشت. یک دهم درآمدها [ی] آنها را به وی می‌رساندند و او هزینه عالمان مقیم در رصدخانه و آلات و ابزار آن می‌کرد. این کار او برای عموم مسلمانان به ویژه شیعیان و علویان و حکما سودمند بود. با این همه، تواضع وی همچنان استوار بود و برخورد نیکویی داشت. (همان، ج ۳، ص ۲۴۹)

به نوشته وصاف، زمانی که کار مملکت‌گیری هولگو تمام شد، خواجه نصیر به وی عرضه داشت:

«اگر ایلخان صواب بیند برای تجدید احکام نجومی و تحقیق ارساد ستارگان رصدی سازد و زیبی استنباط کند تا ایلخان را از حوادث آینده مطلع سازد... ایلخان این سخن را بیسندید و تولید اوقاف تمام کشور را به او داد و فرمانی نوشت که هرچه به جهت ساختن رصد و خریدن اسباب لازم باشد از خزانه بدو بدهند». (آیتی، ص ۲۹)

این داستان در سال ۶۵۷هـ.ق. رخ داده و رصدخانه هم در جمادی الاولی همین سال تأسیس شده. باید توجه داشت که هولگو سیاستمداری آگاه و بادرایت بود و اهمّیت اعتبار نهادن به عالمان را درک می‌کرد. ظهیرالدین کازرونی می‌نویسد: او عالم به غوامض امور و تدبیر کشور بود و بر پیشینیانش سبقت جست. عالمان را دوست داشت؛ به آنان احترام می‌گذاشت و نسبت به رعیت مشفق بوده؛ دستور احسان به آنان را می‌داد. (ذهبی، ج ۴۹، ص ۱۸۶)

داستان مراغه و رصدخانه سبب شد تا این شهر، مرکزی برای استادان و دانشجویانی شود که علاقه‌مند بودند در یک مرکز علمی، گردآمده و از مزایای مادی و معنوی آن برخوردار باشند. این سمت‌گیری، شهر مراغه را برای یک قرن و اندی به صورت پایگاه علم درآورد. با مرگ هولگو در سال ۶۶۳ و روی کار آمدن اباخان در سوم رمضان آن سال - انتخاب این زمان توسط خواجه صورت گرفت - «قریب صد دانشمند معتبر را از تلامذه استاد البشر خواجه نصیرالدین طوسی - رحمة الله - که ملازم درگاه بودند از انعام عام بهره‌مند گردانید». (رشیدالدین فضل الله، تاریخ مبارک غزانی، ص ۸)

بدون شک قطب علمی و عملی این مرکز، خواجه نصیرالدین طوسی بود که در سال ۶۷۲ درگذشت و شاگردانش این راه را ادامه دادند.

خواجه در سفری که به سال ۶۷۲ همراه سلطان در بغداد بود، پس از رفتن سلطان ماند، و اندکی بعد درگذشت و در کاظمین مدفون شد.

صدرالدین علی، پسر خواجه نصیر، مسئولیت رصدخانه را پس از پدر عهده‌دار شده است. حسن بن احمد حکیم گوید: به مراغه سفر کردم و به رصدخانه آنجا رفتم. تولیت

آن را جوانی فاضل به نام علی بن خواجه نصیرالدین طوسی بر عهده داشت. در آنجا، با شمس‌الدین مؤید غرضی و شمس‌الدین شروانی و شیخ کمال‌الدین ایکی و حسام‌الدین شامی که از منجمان و دانشمندان بودند، برخوردیم، و بسیاری از آلات رصد را در آنجا دیدم که از آن جمله آلتی به نام ذات‌الحلق بود...؛ سپس می‌افزاید: خواجه برای هزینه‌های رصدخانه، مبالغ زیادی از هولاکو گرفت و این به جز حقوق ماهیانه و دیگر رواتب بود. (ابن شاکر، ج ۳، ص ۲۴۹) پس از صدرالدین، برادرش اصیل‌الدین، ریاست رصدخانه مراغه را در اختیار گرفت. در روزگار ریاست همین اصیل‌الدین بود که الجایتو در ابتدای سلطنت خویش با خان و مال خود از رصدخانه مراغه دیدن کرد:

«روز یکشنبه بیست و پنجم صفر [۷۰۴] رکوب رایات همایون و نزول به قورنغ شهر مراغه، سوم نوبت، و دیگر روز بر سبیل تفرج رصد سوار شد. جمله خواتین و امرا در رکاب همایون و خواجه اصیل‌الدین در خور چنان مهمانی، طوی و میزبانی کرد». (کاشانی، ص ۴۱)

نگاه تمدنی خواجه و لوازم آن:

شخصیت خواجه‌نصیر، ویژگی‌هایی داشت که برای بنیانگذاری یک کانون تمدنی، ضروری به نظر می‌آمد؛ درست مثل پادشاهی که نقش بنیانگذاری یک سلسله را ایفا می‌کند. برخی از این خصلت‌ها را چنین می‌توان بیان کرد:

الف) اهمیت دادن به علم به عنوان علم بدون درآمیختن آن با تعصبات مذهبی:

خواجه به رغم آن که شیعه و میراث دار حکمت شیعی بود و خود این امر به لحاظ تمدنی (با توجه به اینکه دوره تسلط شیعیان در دنیای اسلام، اوج و قرن تمدن اسلامی به شمار می‌رود) اهمیت دارد. در تشیع خود تعصب نداشت. به همین دلیل در حوزه‌ی درسی وی به همان اندازه که شیعیانی مانند علامه حلی (ف: ۷۲۶) رفت و آمد داشتند، بسیاری از عالمان سنی نیز از هر قشر رفت‌وآمد می‌کردند. برای خواجه، «علم» پدیده‌ای ارزشمند بود و نمی‌بایست تحت تأثیر تعصبات مذهبی و گروهی قرار می‌گرفت. نکته‌ای که پیش از این از ابن شاکر نقل شده چنان بود که اقدام خواجه در بنای رصدخانه برای همه مسلمانان سودمند بود؛ به ویژه برای شیعیان و علویان. این نکته درست است؛ نگاه خواجه، نگاه تمدنی بود و این نگاه با اعمال متعصبانه مذهبی سازگاری ندارد. منهای آن که بسیاری از عالمانی که به مراغه رفت‌وآمد داشتند، اهل سنت بودند، ابن فوطی که کلیددار کتابخانه رصدخانه بود، چنانکه از کتاب مجمع‌الاداب بر می‌آید، سنی است، اما

چنان با احترام به خواجه نظر می‌کند که در بیشتر مواردی که نام وی را حتی مکرر می‌آورد از وی به «مولانا السعید» تعبیر می‌کند و مرتب او را می‌ستاید. این در حالی است که وی ولو بسیار اندک، نگاه متعصبانه خود را در مواردی نشان می‌دهد به طوری که یکبار نسبت به یک سنی متعصب که به سختی به روافض حمله می‌کند، جملات ستایش آمیز دارد (ابن فوطی، ج ۵، صص ۹۸ - ۹۹؛ ش ۴۷۱۶). گرچه باید توجه داشت که این موارد، نادر است و سراسر این پنج جلد خالی از تعصبات مذهبی است.

ب) اخلاق لازم برای گردآوری عالمان و فرهیختگان به همراه داشتن امکانات

علمی کافی:

درباره رفتار دوستانه خواجه با دانشمندان و شاگردان، آگاهی‌هایی در منابع آمده است که نشان می‌دهد وی فردی جذاب بوده و به همین دلیل، دانشمندان فراوانی در اطراف وی گرد آمده‌اند. در این باره نویسنده «رسالة فی کیفیت الارصاد» (نسخه خطی مجلس، ش ۴۳۴۵) که از آن مؤید بن برمک، مشهور به غرضی دمشقی، یکی از ارکان پنجگانه رصدخانه مراغه است، گوید:

«اکنون به بیان آلات و ایزاری که در رصدخانه شهر مراغه در بالای تپه‌ای در سمت غربی در نزدیکی شهر برپا کردیم، می‌پردازیم. این کار در سالهایی بود که اندکی از آن پیش از ۶۶۰ و برخی بعد از آن انجام گرفت. تمامی آنها به اشاره مولانا الامام الاعظم، العالم الفاضل المحقق الكامل، قُدوة العلماء و سید افضل العلماء الاسلامیین بل و المتقدمین، و او کسی بود که خداوند تمامی آنچه را که به تفارق در تمامی اهل زمانش از فضائل و مناقب حمیده و سیره خوب و سرشاری از حلم و درستی رأی و روشنی فکر و احاطه در سائر علوم قرار داده، در او یکجا جمع کرده است. او علما را در آنجا گرد آورد و با بخشش بی‌حد تقویتشان کرد، چنانکه از پدر نسبت به فرزند، به آنان مهربانتر بود. همه ما در سایه او امنیت داشتیم و با دیدن او شادمان می‌شدیم، چنان که شاعر گفته است:

نمیل علی جوانبه کائنا اذا ملنا نمیل علی آئینا
و نغضبه لنخبر حالتیه فنلقی منهما کرما و لینا

و نامش مولی نصیر الملة و الدین محمد بن محمد طوسی - ادام الله تعالی ایامه - بود. من مرتب اخباری از وی را به دست می‌آورم. خدا می‌داند که آن روزها چه روزهایی بود که در خدمتش بودیم؛ از دانش او مبتهج می‌شدیم و با این که از اوطان خود دور افتاده و از خانواده و فرزندان فاصله گرفته بودیم، اما خداوند در وجود او چیزی قرار داده بود که جای آنان را پر می‌کرد. کسی که او را می‌یافت چیزی را از دست نداده بود و کسی که او را از دست می‌داد همه چیز را از دست داده بود. خداوند او را از ما نگیرد و با زیادت در عمر او ما را بهره‌مند سازد».

مواردی نیز که از اخلاق و رفتار خواجه نصیر در برابر دانشمندان و طالبان علم و مشتاقان دیگری که به سراغ وی به مراغه می‌آمدند - و ابن فوطی گزارش کرده - همگی حکایت از نهایت همدلی او با ایشان دارد. برخی از این موارد را در ادامه آورده‌ایم. ذهبی هم که دشمنی‌اش با خواجه و شیعیان آشکار است دربارهٔ اخلاقیات وی می‌نویسد: «و کان سمحا جوادا، حلیمًا، حسن العشرة، غزیر الفضائل، جلیل القدر» و سپس از ظهیرالدین کازرونی نقل می‌کند که: «کان ملیح الصّورة، جمیل الأفعال، مهیبا عالما متقدّما سهل الأخلاق متواضعا کریم الطّباع محتملا». ذهبی می‌افزاید: کازرونی، شرح حال نصیرالدین را طولانی کرده و از تواضع و حلم و مردانگی او سخن گفته است. (ذهبی، ج ۵۰، ص ۱۱۵)

ج) عدم ورود در سیاست و درگیر شدن جدی با آن به طوری که او را فراتر از یک گرایش سیاسی و دولتی خاص قرار دهد:

این نکته‌ای است که می‌تواند رمز سازگاری او با دولتهای مختلف باشد. این اخلاق از نگاه برخی می‌تواند قابل انتقاد باشد اما از زاویهٔ تمدنی، نگاهی مثبت است و آثار اثباتی آن را به‌خصوص دربارهٔ خواجه با مقام و منزلتی که در علم و دانش داشت به خوبی می‌توان ملاحظه کرد.

د) داشتن دانش کافی و نظریات همه جانبه دایر المعارفانه به اندازه‌ای که بتواند نوعی سیطرهٔ علمی را دست‌کم برای مدتی فراهم کند:

فلسفی بودن خواجه، نقش مهمی در این مسئله داشت. اینکه خواجه را جمع شخصیت بزرگانی چون ابن سینا، ابن مسکویه و فارابی بدانیم و مکتب او را برآیند ترکیبی جریان فلسفی ابن سینایی، اخلاق ابن مسکویه‌ای و سیاست فارابی تفسیر کنیم، می‌تواند شخصیت خواجه را به عنوان بنیانگذار یک مجموعهٔ فکر فلسفی در مکتب مراغه نشان دهد.

ه) توجه به جهان مادی و محو نشدن در یک فضای صوفیانه و معنوی صرف: همین که خواجه به علوم مادی و ریاضی و نجوم توجه دارد و از عالمان مهندس و حکیم و منجم و رصدی حمایت و استقبال می‌کند، نشان از آن دارد که وی صرفاً عالمی دینی برای تحذیر از دنیا و توجه به آخرت باشد نیست بلکه عالمی است مجهز به علوم دنیوی؛ علمی که برای ساختن این دنیا هم اهمیّت دارد.

و) شاید بتوان روی این نکته هم تأمل کرد که در این دوره، حملهٔ مغول سبب شد تا

ساختارهای گذشته، شکسته شده و راه برای رهایی از برخی از قیود فراهم شود: در این مورد به خصوص می‌توان بر از میان رفتن دستگاه خلافت تأکید کرد چرا که نوعی ساختارشکنی جدی بود و زمینه را برای تحوّل فراهم کرد.

(ز) نکته دیگر آن است که خواجه یک حکیم و وارث حکمت شیعی - معتزلی است: آگاهی که فلسفه، مورد تأیید دستگاه خلافت عباسی نبود، در حالی که فلسفه و حکمت در یک تحوّل و رنسانس فکری نقش مهمی دارد. خواجه به عنوان بزرگترین عالم دربار جدید، نه یک فقیه بلکه یک فیلسوف بود. این امر به خصوص در شروع کار اهمیت دارد. به رغم آن که فقه، نقش مهمی در ساماندهی درونی به یک تمدن دارد اما همیشه محدودیت‌هایی را نیز ایجاد می‌کند. اما فلسفه، نگاه بازتری به تحولات داشته و فضای بازتری را برای نظریه پردازی فراهم می‌کند. خواجه نصیر پس از یک دوره حملات شگفت‌غزالی و فخررازی و شهرستانی به فلسفه و کلام به‌ویژه حمله به ابن‌سینا، تلاش کرد تا به آرای آنان پاسخ داده و فلسفه ابن‌سینا را از زیر فشار انتقادات اشعریها خارج کند. او در آثار خود مخالف تسلط تفکر اشعری است و البته عاقبت گرایش ضد فلسفه بر جهان تسنن غلبه کرد و جمود را به همراه آورد.

فهرست عالمان وارد شده در مراغه بر اساس کتاب ابن فوطی:

اکنون نوبت به یک بحث مهم در ایجاد این کانون تمدنی می‌رسد و آن اینکه چگونه مراغه که پیشینه فرهنگی و علمی هم داشت تبدیل به یک مرکز علمی بزرگ شد، آن‌گونه که شمار زیادی از عالمان و فرهیختگان را میان سالهای ۷۲۰ - ۶۶۰ هـ.ق. به سوی خود جذب نمود. یکی از علائم و نشانه‌های کانون تمدنی همین است که دیگران به عشق آموختن از دور و نزدیک راهی آن مرکز شده و دست‌پرازان گردند یا آن که اساساً شهر و دیار خویش را برای همیشه ترک کرده و آن کانون را به عنوان وطن خویش بپذیرند.

مراغه از پیش از عصر ایلخانی، به عنوان یک مرکز فرهنگی - علمی، شناخته شده و مدارس و عالمانی را در خود ساخته و تربیت کرده بود. در این باره، آگاهی‌های پراکنده‌ای در متون هست که باید گردآوری شود. درباره اهمیت سیاسی این شهر، توجه داریم که مسترشد عباسی در سال ۵۲۹ وقتی به مراغه آمد، در این شهر به دست

اسماعیلیه کشته شد (ابن فوطی، ج ۵، ص ۲۰۵؛ ش ۴۹۳۹).

علاءالدین ارسلان به عنوان «ملک مراغه» یاد شده که مدرسه‌ای هم در آن شهر داشته و همانجا دفن شده و حامی علما و ائمه بوده و به صوفیان و قرآء نظر حمایت داشته است (ابن فوطی، ج ۲، ص ۳۴۳؛ ش ۱۵۹۸).

مجدالدین ابوالفضل یوسف بن نصر جیلی حکیم از عالمانی بود که در مراغه ساکن شد و فخر رازی در سال ۵۷۰ در مراغه نزد وی درس خواند (ابن فوطی، ج ۴، ص ۵۵۵؛ ش ۴۴۴۳).

یک نمونه جالب دیگر، نقل ابن العبری است که می‌نویسد: در این زمان یکی از حکمای مشهور در مشرق، سموئل بن یهوذاي مغربی اندلسی، حکیم یهودی بود که خود و پدرش به مشرق آمدند. این پسر با فنون حکمت و ریاضیات آشنا شد و در این زمینه تألیفاتی داشت و کتابی در طب نوشت. سپس به آذربایجان رفت و در خدمت خاندان پهلوان و امرای دولت آنان درآمد. آنگاه در شهر مراغه سکونت گزید و فرزندان پیدا کرد که راه او را در طب ادامه دادند. سپس مسلمان شد و کتابی در ردّ یهودیت و تلاش آنان برای تحریف تورات نوشت. وی در شهر مراغه، حوالی ۵۷۰ درگذشت. (ابن العبری، ص ۲۱۷)

ارسلان آبه هم که به نوشته ابن فوطی امیر عادلای در مراغه بوده و در سال ۶۰۵ کشته شده، مدرسه‌ای در مراغه داشته که در روزگار ابن فوطی به مدرسه قاضی کمال‌الدین محمد قزوینی معروف بوده است (ابن فوطی، ج ۱، ص ۹۳؛ ش ۲۸).

عزالدین ابومحمد عبدالصمد مراغی منشی که متوفای ۶۱۹هـ.ق. بوده از کاتبان مراغی بوده که شعری نیکو درباره تسلط کفار بر جهان اسلام سروده که باید اشاره به حملات مغولان باشد: (همان، ج ۱، ص ۲۲۴؛ ش ۲۶۸)

ألم تر للکفار فوزاً و نصراً
کأنّ زمان المسلمین قد انتهى

از این قبیل یادداشتها در متون فراوان است و ما قصد مرور بر آنها را نداریم.

مدرسه عزیه از دیگر مدارس مراغه است که امیر عزالدین ابونصیریک ارسلان مراغی ساخته و در روزگار ابن فوطی، منجم و مهندس مشهور مؤیدالدین مؤید بن غرضی مهندس در وقت آمدن به مراغه برای کار رصدخانه در آن سکونت داشت و قاضی کمال‌الدین احمد بن عبدالعزیز مراغی، قاضی مراغه، قصائد فارسی متعددی درباره وی سرود (همان، ص ۳۷۰؛ ش ۵۵۸).

علاوه بر مدارس، زاویه‌هایی نیز در مراغه بوده است که افرادی از اطراف به آن پناه

می‌بردند. ابن فوطی از کمال‌الدین ابوعبدالله احمد بن عمر مراغی معروف به بیبیان یاد کرده است که از اعیان متصوفه بود و حکما به زاویه او پناه می‌بردند. وی در سال ۶۸۵ درگذشت (همان، ج ۴، ص ۱۰۹؛ ش ۳۴۵۷).

اما آنچه که از مراغه دوره خواجه یا به عبارتی عصر ایلخانی به ویژه نیمه دوم قرن هفتم هجری داریم، نشان از عظمت این شهر و مرکزیت و محوریت علمی آن برای شرق اسلامی است. این محوریت به طور عمده به دلیل رصدخانه و اقامت خواجه نصیرالدین طوسی و سپس فرزندان وی در آن بود.

خواجه خود در مقدمه زیج ایلخانی گوید: من برای بنای رصدخانه، عالمانی چون مؤید عرضی را از دمشق، فخرالدین مراغی را از موصل، فخرالدین خلطی را از تغلیس و نجم‌الدین قزوینی را فراخوانده و بنای آن را در سال ۶۵۷ در مراغه آغاز کردم. استادان گفتند که یک دوره رصد کامل سی سال فرصت می‌خواهد. هولگو از من خواست تا در دوازده سال تمام کنم و من گفتم که تلاش خواهم کرد.

به روایت ابن فوطی، پنج حکیم به پیشنهاد خواجه نصیر به حضور هولگو معرفی شدند تا بنیانگذار این رصدخانه و تأسیسات جانبی آن باشند. ابن فوطی ذیل شرح حال فخرالدین ابوالفضل عبدالعزیز بن عبدالجبار بن عمر خلطی حکیم طیب گوید: او یکی از حکمای پنج گانه بود که در ایام هولگو در سال ۶۵۷ برای رصد در مراغه، متفق گشتند. رئیس آنان نصیرالدین و کنار او فخرالدین خلطی، فخرالدین مراغی، مؤیدالدین عرضی و نجم‌الدین قزوینی بودند. اینها کسانی بودند که نصیرالدین آنان را انتخاب کرد و سلطان هولگو در پی آنان فرستاد. فخرالدین در طب، حاذق بود (همان، ج ۳، صص ۵۴-۵۵؛ ش ۲۱۷۵).

وی در ذیل شرح حال هولگو می‌نویسد: او کسی است که زمین را از اسماعیلیه قهستان به سال ۶۵۴ تطهیر کرد و به بغداد آمد و خلیفه را در صفر ۶۵۶ بکشت. و اوست که دستور ساخت مراغه را در جمادی الاولی سال ۶۵۷ دارد. مولانا نصیرالدین ابی جعفر طوسی را مقدم داشت و کسانی گردآمدند که از آن جمله فخرالدین خلطی و فخرالدین مراغی (محمد بن عبدالملک) و نجم‌الدین قزوینی بودند. مؤیدالدین عرضی را هم از دمشق دعوت کردند. هولگو در شب یکشنبه ۱۹ ربیع الثانی ۶۶۳ در نواحی مراغه درگذشت. (همان، ج ۵، ص ۴۸۹؛ ش ۵۵۵۰)

افزون بر خواجه نصیر که در مراغه سکونت گزید و کتابخانه‌ای برای خود ترتیب داد (ابن فوطی، ج ۴، ص ۲۲؛ ش ۳۲۵۰) استقرار چهار تن دیگر و فعالیت آنان و رصدخانه، سبب شد

تا مراغه مرکزیت علمی به دست آورد. افرادی که در کار رصدخانه فعال بودند، به «رصدی» شهرت یافتند. در این باره، چندین نمونه در کتاب ابن فوطی آمده است که ملاحظه خواهیم کرد. در یک جا ابن فوطی اشاره می‌کند که *قوام‌الدین ابوسعید عبدالله حکیم* ایباتی به فارسی برای من فرستاد و کلید رصدخانه را خواست. (همان، ج ۳، ص ۵۰۴)

نقل بالا نقش ابن فوطی را به عنوان کلیددار رصدخانه نشان می‌دهد. وی مسئولیت کتابخانه رصدخانه را هم داشت و گاه تصریح می‌کند که فلان کتاب را در خزانه کتب الرصد دیده است (همان، ج ۲، ص ۲۱۹؛ ش ۱۳۵۷). وی درباره شاهنامه‌ای که ابوالفضل احمد بن بنجیر کازرونی مقیم روم سروده و در پایان زندگی هر پادشاه، نامی از هولانگو آورده و او را دعا کرده و شاهنامه‌اش را در سال ۶۶۰ به حضور سلطان تقدیم کرده و مقررری بزرگی دریافت نموده، گوید که نسخه‌ای از آن را در سه مجلد در «خزانه کتب الرصد» دیده است. (همان، ج ۳، ص ۳۱۷؛ ش ۲۶۹۴) در جای دیگری از مجموعه‌ای از *قوام‌الدین ابوبکر بن مسعود نیشابوری* رئیس و به خط او یاد می‌کند که آن را به سال ۶۶۵ در «رصد» دیده است. (همان، ج ۴، ص ۴۸۴؛ ش ۳۰۱۹، و نمونه دیگر: ج ۴، صص ۸۳، ۳۳۹۸، ج ۴، ص ۳۸۶؛ ش ۴۰۳۳، ج ۵، ص ۹۹؛ ش ۴۷۱۸)

ابوالفرج بن هارون معروف به ابن العبری، مورخ برجسته مسیحی که خود از موصل برخاسته و زمان هولانگو به مراغه آمد و در آنجا سکنی گزید، می‌نویسد: در این تاریخ، خواجه نصیرالدین طوسی فیلسوف صاحب رصدخانه مراغه، آن حکیم عظیم الشان و صاحب نظر در تمام فنون حکمت، درگذشت. در رصدخانه او در مراغه بود که جماعتی از فضلاء مهندسين جمع شدند. خواجه مسئولیت تمامی اوقاف موجود در سرزمینهای تحت سلطه مغول را در اختیار داشت. (ابن العبری، ص ۲۸۷)

منبع ما درباره علمایی که به مراغه آمدند کتاب ابن فوطی است که با نام *مجمع الاداب فی معجم الانقلاب در شش مجلد* به چاپ رسیده است. این کتاب که بر اساس القاب تنظیم شده، از حرف الف تا عین را فاقد است. همان‌طور که صرفاً تا انتهای حرف میم دارد و مع الاسف شرح حال خواجه نصیر از آن افتاده است. با این حال در همین مقدار باقی مانده آگاهی‌های مهمی دارد. دلیل این مطلب آن است که وی مقیم رصدخانه بوده و گاه تصریح می‌کند که فلان مطلب را وقتی که در رصدخانه بوده، یادداشت کرده است.

ابن شاکر درباره وی می‌نویسد: عبدالرزاق بن احمد بن محمد، مورخ اخباری و

فیلسوف معروف به ابن فوطی، صاحب تألیفات در سال ۶۴۲ هـ.ق. به دنیا آمد و در ۷۲۳ درگذشت. وی در واقعه بغداد اسیر شد و در اختیار نصیرالدین طوسی قرار گرفت. در این وقت به علوم اوائل (فلسفی) و ادب و نظم و نثر پرداخت و در تاریخ مهارت یافت. دست توانایی در نگارش شرح حال داشته و صاحب ذهنی سیال و قلمی سریع و خطی در نهایت زیبایی است. او در حالی که خوابیده بود به زیبایی می‌نوشت. در منطق و فنون حکمت هم مهارت داشت. برای بیش از ده سال مسئول کتابخانه رصدخانه بود و اشتیاق به تاریخ داشت و کتب نفیسی در اختیارش بود. بعدها به بغداد آمد و مسئول کتابخانه مستنصریه شد... و کتاب مجمع الادب را در پنجاه مجلد نوشت. همین طور کتاب درر الاصداف در بیست مجلد، کتاب تلخیص الافهام فی المؤلف و المختلف و تاریخ جهان از آغاز تا خرابی بغداد و الدرر الناصعه در شعرای قرن هفتم. اشعار زیادی به عربی و عجمی دارد. (فوات الوفيات، ج ۲، ص ۳۱۹) ما باید وی را جزو اولین مهاجران به مراغه بدانیم. براساس اخباری که ابن فوطی و دیگران در اختیار ما گذاشته‌اند، پس از استقرار خواجه نصیر در مراغه، نه تنها سیر طالبان علم و دانشمندان به مراغه سرازیر شدند بلکه دربار ایلخانی مصمم گردید تا خانواده‌هایی را که از مراغه به سوی بلاد عرب رفته‌اند به این شهر بازگرداند، تا این شهر نه تنها عظمت گذشته خود را بازیابد بلکه زمینه‌ای برای رشد و پیشرفت آن باشد. فخرالدین لقمان بن محمد مراغی مسئولیت این کار را بر عهده گرفت. او نمایندگان را به اربیل، موصل و جزیره فرستاد و آنان توانستند پانصد خانواده را که قبل از چهل سال - طی حملات اولیه مغول - از مراغه دور شده بودند، به این شهر باز گردانند. (ابن فوطی، ج ۳، ص ۱۱۱؛ ش ۲۲۹۷) حمله به مراغه در سال ۶۱۸ صورت گرفت که طی آن، مغولان، این شهر را غارت کرده و از آنجا به سمت روس رفتند. (ابن عماد حنبلی، ج ۷، ص ۱۴۰)

درباره مرکزیت علمی مراغه، مروری بر برخی از داده‌های موجود در کتاب معجم الانقلاب ابن فوطی بهترین راهگشاست. این آگاهی‌ها غالباً نشانگر آن است که در عهد خواجه و پس از آن تا سالها، مراغه، شهری است که عالمان شهرهای مختلف، برای مدتی هم که شده، در آن اقامت کرده و از مزایای آن بهره‌مند می‌شدند. خود ابن فوطی، سالها در مراغه سکونت داشت و حتی زمانی که خبر از حضورش در بغداد می‌دهد، عیالش در مراغه بوده است (ابن فوطی، ج ۲، ص ۲۷؛ ش ۹۷۳).

همین نویسنده، کتابی با عنوان ذکر من قصد الرصد داشته است که در آن، احوال

کسانی از عالمان بلاد دیگر که به هدف دیدار یا آموزش یا تحقیق به مراغه آمده‌اند تا رصدخانه را ملاحظه کنند، یاد کرده است. وی خود از این کتاب در چندین مورد (از جمله: همان، ج ۱، ص ۵۰۶؛ ش ۸۱۹) یاد کرده است:

۱. عزالدین ابو عبدالله حسن بن احمد واسطی: عالم، ادیب، واعظ و حافظ بود. کتابهای زیادی به قلم خود نوشت که از آن جمله کشف زمخشری و تفسیر فخر رازی و غیره بود. میان ما از زمانی که در مراغه بودیم، مودت و دوستی برقرار بود. (همان، ص ۱۱۵؛ ش ۷۲)
۲. عزالدین حسن بن محمد واسطی عطار شیخ دار سوسیان: ابن فوطی گوید که او را در سال ۷۱۴ دیدم. به بلاد خراسان و ماوراءالنهر و چین رفت. عالم به مجسطی و ریاضیات بود. به مراغه آمد و شاگردی محیی‌الدین مغربی کرد. (همان، ص ۱۴۷؛ ش ۱۲۱)
۳. عزالدین ابراهیم بن ابی علی شیرازی ادیب: وی در سال ۶۶۹ در رصدخانه، ابیاتی از عزالدین ابورشاد رشید بن بنجیر شیرازی برای من خواند. (ابن فوطی: ۱۸۴/۱، ش ۱۸۸)
۴. عزالدین ابوالمظفر عبدالعزیز بن جعفر نيسابوری صاحب البصره: نسب به مالک اشتر می‌برد. پس از گشوده شدن عراق توسط مغولان، نزد خاندان جوینی‌ها بود و بصره به او واگذار شد و به علویان احسان فراوان می‌کرد. او به مراغه آمد و من او را دیدم و در ذی قعدة ۶۷۲ درگذشت. (همان، ص ۲۲۷؛ ش ۲۷۳)
۵. عزالدین ابومحمد عربشاه بن مرتضی حسینی ابرقویی، از سادات و نقباء ابرقو. ابن فوطی گوید: من در محضر شیخنا فخرالدین ابی علی فالی، او را در مراغه دیدم که نسبش را برای من نوشت و گفت: به عهد بویه‌یان از ازان به بغداد و در روزگار سلاجقه، به فارس رفته‌اند (همان، ص ۲۵۰؛ ش ۳۱۴).
۶. عزالدین قاسم بن عبدالکریم سنجاری از خاندانی اهل علم و خطابه و تدریس در سنجار: در سال ۶۷۰ به قصد تحصیل نزد مولانا السعيد نصيرالدین طوسی به مراغه آمد و نزد وی درس خوانده؛ به او تمایل داشت. (همان، ص ۲۸۱؛ ش ۳۷۶).
۷. عضدالدین ابوالحسن منوچهر بن ایران‌شاه بن علی قهستانی: از اولاد رؤسای قهستان بود. زمانی که مولانا السعيد نصيرالدین ابوجعفر در سال ۶۶۵ به قهستان رفت و به سال ۶۶۷ برگشت، عضدالدین همراه وی بود. خوش‌سیما و خوش‌خط بود و ابیاتی برای من به فارسی نوشت و من در «تذکرة لمن قصد الرصد» آوردم (همان، ص ۴۲۱؛ ش ۶۴۹).
۸. عزیزالدین ابوالقاسم عبدالعزیز خالدي که مادرش دختر مستعصم عباسی بود،

بعد از مدتی اسارت در نزد مغولان و آزادی به سال ۶۷۱ به مراغه آمد و به حضور دایی خود امیر ابوالمنقب مبارک پسر مستعصم رسید و در دار سوسیان اقامت گزید. (همان، ص ۳۸۹؛ ش ۵۹۴).

۹. عزالدین ابوعلی حسین بن ابی المعالی محمد بغدادی: از ظرفای صوفیه بود و فراوان سفر می کرد و نزد اکابر مقبول بود. در محرم سال ۶۶۷ به مراغه آمد و جماعتی از فقرا (صوفیه) در خدمت او بودند. (همان، ص ۳۸۳؛ ش ۵۸۲)

۱۰. عقیف الدین ابوالعباس احمد بن علی بغدادی اصولی: در روزگار مولانا السعید نصیرالدین به مراغه آمد. فردی خوش اخلاق بود و در دانش کلام و نحو آگاهی هایی داشت. به سال ۶۸۴ درگذشت. (همان، ص ۴۲۷؛ ش ۶۶۰)

۱۱. علم الدین ابویعقوب اسحاق بن محمد عراقی: از کسانی است که گردشگر سرزمین ها بود؛ در سال ۶۶۵ در مراغه بر ما وارد و مدتی را در زاویه شیخ صواب آمد و بر رصد نیز صعود کرد. شعری هم برای من خواند که آن را در کتاب ذکر من قصد الرصد نوشتم. (همان، ص ۵۰۶؛ ش ۸۱۹)

۱۲. علم الدین ابوابراهیم اسماعیل بن علی ابن اقساسی علوی فقیه: در ماه ربیع الاخر سال ۶۷۵ وارد مراغه شد و به رصد نیز صعود کرد. او علمای بغداد را می شناخت و گفت نزد نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن سعید حلی [صاحب شرایع الاسلام] درس خوانده است. (همان، ص ۵۰۹؛ ش ۸۲۶)

۱۳. علم الدین ابومحمد سلیمان بن عرفه شیزری حلبی: ابن فوطی می نویسد: با گروهی از اهل حلب، پیش ما در مراغه بودند. او محفوظات زیادی از اشعار و اخبار، و معرفت کاملی به انواع رمل و احکام آن داشت. وی اشعاری از خود را در رصدخانه در سال ۶۶۷ خواند. (همان، ص ۵۲۱؛ ش ۸۴۸)

۱۴. عمادالدین ابوجعفر احمد بن بندار ساوی؛ قاضی شهر ساوه: مدتی در مراغه بود و در سال ۶۶۵ در خدمت او در محضر مولانا السعید نصیرالدین بود. وقتی به بغداد رفتیم، او هم وارد شد و به دربار صاحب شمس الدین جوینی رفتیم. مساعد و معین خوبی بود. من از او نوشتم و او از من. (همان، ج ۲، ص ۲۵؛ ش ۹۶۸)

۱۵. عمادالدین ابوالمکارم محمد بن عزالدین عبدالوهاب زنجانی تبریزی کاتب شاعر: از خانواده اهل فضل و فقه. شاگردی پدر را کرد و مسئولیت اوقاف تبریز و

نواحی را داشت. شعر فصیح فارسی دارد و خواجه شمس‌الدین جوینی را مدح کرد و در مفروضه‌ای که در رصدخانه در سال ۶۷۰ صورت گرفت اشعاری برای من خواند. (همان، ص ۱۴۸؛ ش ۱۲۱۷)

۱۶. عمادالدین ابوالفضل محمد همدانی واعظ: از علمای واعظ و قرآء حافظ بود. در روزگار مولانا نصیرالدین محمد بن محمد بن حسن طوسی به مراغه آمد و در پیشگاه او وعظ کرد و این به سال ۶۷۰ بود. (همان، ص ۱۵۷؛ ش ۱۲۳۳)

۱۷. عمادالدین ابوالفتح مسعود کاشغری امیر: فردی خوش سیما و دارای اخلاقی نیکو بود و رفاقتش با اصحاب، خوب بود. او انعام فراوانی به شاگردان مولانا نصیرالدین می‌کرد. بخشی از سال ۶۶۸ را در مراغه نزد ما اقامت گزید و علوم فراگرفت. (همان، ص ۱۷۴؛ ش ۱۲۷۵)

۱۸. عمیدالدین ابوالفضائل سعید بن محمد بغدادی: وقتی بغداد به تصرف مغول درآمد، اسیر شد. در خدمت مولانا نصیرالدین در مراغه بود. کار شناخت تقاویم را آغاز کرد و به خدمت اباقاخان پسر هولگو رسید. سلطان وی را احترام کرده، انعام می‌داد و از لباس خود به او می‌پوشانید. در سال ۶۶۴ به جوانی درگذشت. من با او رفاقت و همنشینی داشتم. او در مراغه در مسیر رصدخانه، در کنار قبۀ ترکان دفن شد. (همان، ص ۲۲۲؛ ش ۱۳۶۵)

۱۹. علاءالدین عبدالرحیم بن نجم الدین مراغی تبریزی، از خاندانی معروف در قضاوت و ریاست: در سال ۶۶۲ در مراغه متولد و عالمی برجسته شده؛ به عنوان قاضی القضاة عراق تعیین گردیده است. ابن فوطی او را در سال ۷۱۵ در حالی که با ابهت تمام وارد بغداد شده و همه عالمان بغداد به استقبالش شتافته‌اند، دیده است. (همان، ص ۳۰۸؛ ش ۱۵۲۰)

۲۰. علاءالدین علی بن احمد بخاری: سال ۶۷۰ به مراغه آمد. مردی فصیح و خوش بیان بود و در محضر مولانا السعید حاضر شده و متونی از ادب فارسی و عربی می‌خواند... در مدتی که در رصدخانه بودم نزد من می‌آمد. من از او چیزهایی نوشتم و او از من. در سال ۶۸۷ در مراغه درگذشت. (همان، ص ۳۱۷؛ ش ۱۵۴۲)

۲۱. علاءالدین محمد بن جاولی حلبی: جوانی از اهل حلب که در جمادی‌الآخرة سال ۶۷۶ در مراغه نزد من حاضر شد. (همان، ص ۳۵۱؛ ش ۱۶۱۳)

۲۲. علاءالدین ابونصر محمد بن محمد ایجی صاحب ایج: به مراغه بر ما وارد

شد و به سال ۶۷۰ به رصدخانه صعود کرد. (همان، ص ۳۶۳؛ ش ۱۶۳۶)

۲۳. غیاث‌الدین قتلغ بک بن تاج‌الدین زیرک بن عزیز خواجه کاشغری امیر: از خاندانی امیر و تاجر. ابن فوطی در مراغه او را ملاقات کرده است و می‌گوید: به زبان های فارسی، ترکی، مغولی و خطایی سخن می‌گفت. (همان، ص ۴۴۸؛ ش ۱۷۸۵)

۲۴. غیاث‌الدین ابوالفضل محمد بن محمد ارموی صوفی: از مردمان ارومیه، در سال ۶۶۶ به مراغه آمد در حالی که چهره صالحان داشت و شیخی خوش قیافه و کم حرف بود و به من گفت که مدتی در بغداد بوده است. (همان، ص ۴۵۹؛ ش ۱۸۰۸)

۲۵. فخرالدین ابونصر احمد بن خلیل بن موسی عزازی صوفی: به مراغه آمد و به رصدخانه صعود کرد. خوش ترکیب (حسن القاعده) و نیکو صحبت بود و همنشینی با صاحب شمس‌الدین جوینی کرده بود. (همان، ص ۵۳۴؛ ش ۱۹۴۰)

۲۶. فخرالدین ابوالفرج احمد بن عثمان بن جعفر حلبی صوفی: وی از بلاد شام به مصر و یمن رفت و از آنجا عازم حج شد. بعد از آن به بلاد روم و ارمنستان و آذربایجان رفت. در سال ۶۶۶ به مراغه آمد و در رصدخانه نزد ما اقامت گزید. مردی پرفایده بود. (همان، ص ۵۴۲؛ ش ۱۹۵۸)

۲۷. فخرالدین احمد بن عثمان مراغی امین؛ معمار رصدخانه مراغه: ابن فوطی می‌نویسد: خواجه نصیرالدین طوسی در تمامی کارهایش بر وی اعتماد می‌کرد. (همان، ص ۵۴۳؛ ش ۱۹۶۰) پسرش عزالدین هم کاتب دیوان بوده و در سال ۷۰۴ به دستور الجایتو به قتل رسیده است (همان، ج ۱، ص ۱۰۲؛ ش ۴۴).

۲۸. فخرالدین ابوعلی احمد بن فالی علامه عالم: علامه علمای زمان بود و در تبریز به محضر شمس‌الدین صاحب جوینی رسید و با قصیده‌ای غراء که مشتمل بر ۱۵۰ بیت بود او را وصف کرد و وی نیز ۱۵۰ دینار به او داد. در بغداد هم عظاملک جوینی را ستایش کرد. مدتی در مراغه نزد ما بود و با خط خود اجازه‌ای برای من نوشت. (همان، ص ۵۴۷؛ ش ۱۹۶۷)

۲۹. فخرالدین ابوالقاسم احمد پسر خواجه نصیرالدین طوسی: ابن فوطی او را با القاب «المنجم الحکیم» یاد کرده؛ گوید: در مراغه به دنیا آمد. سپس از خدمات وی - به‌ویژه در دوران قحطی - به علما یاد کرده و در پایان گوید: وی در شهر سیواس، روز یکشنبه ۲۱ ذی حجه سال ۷۰۰ کشته شده؛ جسدش به مراغه منتقل و کنار برادرش دفن

گردید. (همان، ص ۵۵۳؛ ش ۱۹۷۶)

۳۰. **فخرالدین ابومحمد بزرجمهر بن محمد بروجردی:** عالم و کاتب و خطاط بسیار کم غلط. در ایام خواجه نصیرالدین به مراغه آمد. بعدها به بغداد رفت و در نظامیه ساکن شد. (همان، ص ۵۷۴؛ ش ۲۰۱۷)

۳۱. **فخرالدین ابوطاهر جمشید بن حسین شیرازی:** سال ۶۷۷ به مراغه آمد (همان، ص ۵۸۲؛ ش ۲۰۳۶). در جای دیگری هم از فخرالدین ابوطاهر بن جمشید بن حسن بن داود فالی شیرازی یاد کرده و نوشته است: سال ۶۷۵ به مراغه بر ما وارد شد. وی محفوظات زیادی از اشعار و اخبار داشت و به فارسی در همه فنون شعر، می‌سرود (همان، ج ۳، ج ۳۲؛ ش ۲۱۲۸). شاید همان فرد پیشین باشد.

۳۲. **فخرالدین ابوالحسن الحسین بن بدیع قاینی نقاش:** ابن فوطی گوید: او از بزرگان از اصحاب مولانا السعید نصیرالدین ابوجعفر و مودت قدیمی میان آنان بود و رفاقت مؤکد از زمان اقامت در قهستان داشتند. همراه خواجه به مراغه آمد و خواجه در کارهای خصوصی خود، به وی اعتماد داشت. در مجلس انسی برای من این شعر را خواند:

درمان عاشقی چیست، پایان سوره النصر با زر برو نبشته منصور نوح بن نصر
(همان، ص ۱۰؛ ش ۲۰۶۷)

۳۳. **فخرالدین ابومحمد الحسین بن الحسن زرنندی قاضی:** از فرزندان قضات بود؛ به مراغه در محضر مولانا نصیرالدین ابوجعفر آمد. من رفاقت نزدیکی با او داشتم و میان ما مطایباتی بود و در مراغه با هم معاشرت داشتم و شعری هم درباره او گفتم. در ربیع الاول سال ۶۹۲ در بغداد درگذشت. (همان، ص ۱۰؛ ش ۲۰۷۰)

۳۴. **فخرالدین ابوالفضل عبدالعزیز بن عبدالجبار خلاطی حکیم طبیب:** ابن فوطی گوید: وی جزو پنج حکیمی بود که نصیرالدین آنان را به خدمت هولگو معرفی کرد و او نیز در پی ایشان فرستاد و کار رصدخانه را متقبل شدند. (همان، صص ۵۴-۵۵؛ ش ۲۱۷۵).

۳۵. **فخرالدین ابوالفتح علی بن الحسین بن محمد مرنندی:** وزارت روم بر عهده او بود، به همراه معین‌الدین پروانه. قدم علینا مراغه، سنه ۶۶۶ و در مخیمه‌ای که زیر رصدخانه بود فرود آمد. (همان، ص ۷۸؛ ش ۲۲۲۴)

۳۶. **فخرالدین ابوالحسن علی بن تاج‌الدین حسین خزاعی چهاردهی دامغانی**

منجم: او از شخصیت‌های روزگار بود و به معرفت علم نجوم شهرت یافت. از همراهان امیر سونجاق، و با سلاطین نزدیک بود. وی در مراغه ساکن شد و خانه‌ها و باغهایی را آباد کرد و خداوند فرزندانی نجیب به او داد. اشعار عجیبی به فارسی و عربی می‌سرود. وی به سال ۶۸۶ در مراغه درگذشت و جنازه‌اش در چارده نزد خانواده‌اش دفن شد. (همان، ص ۸۰؛ ش ۲۲۲۶)

۳۷. فخرالدین ابوالحسن علی بن یونس اهری صوفی: وی از بزرگان صوفیه بود و حدیث شنید. وی در سال ۶۶۴ وارد مراغه شد، اما دائم السکوت بود و جز به ضرورت چیزی نمی‌گفت. (همان، ص ۹۲؛ ش ۲۲۵۷)

۳۸. فخرالدین ابوالفتح محمد بن جمال‌الدین احمد قزوینی: ابن فوطی، او را جوانی فاضل می‌داند که سال ۶۶۵ را در مراغه به سر برد و کتابهای زیادی برای خود نوشت. او فراوان به رصدخانه صعود کرد و در حالی که جوان بود، به سال ۶۶۷ درگذشت. (همان، ص ۱۲۳؛ ش ۲۳۲۰)

۳۹. فخرالدین ابوالفضل محمد بن دیلم‌شاه نخجوانی وزیر فقیر: وی از اولاد وزرای بزرگ بود و در نخجوان مستوفی‌گری می‌کرد. سپس از دنیا بُرید و در دایرهٔ مریدان قطب‌الدین اهری درآمد. ابن فوطی گوید: او را در سال ۶۵۹ که از دست کُفّار می‌گریختم دیدم در حالی که شیخ پیری بود. در سال ۶۷۰ او را در مراغه دیدم و مولانا نصیرالدین او را اکرام کرده و قدرش را می‌شناخت. او شماری از اشعار فارسی‌اش را برای من نوشت و در سال ۶۷۸ درگذشت. (همان، ص ۱۴۰؛ ش ۲۳۵۴)

۴۰. فخرالدین ابواللیث محمد بن عبدالملک مراغی رصدی: وی یکی از ارکان چهارگانه رصدخانه مراغه بود که مولانا نصیرالدین ابوجعفر طوسی آنان را به حضور هولگو معرفی کرد و پیشنهاد دعوت آنان را داد؛ این افراد عبارت بودند از: *فخرالدین مراغی*، *فخرالدین خلّاطی*، *مؤیدالدین عرضی* و *نجم‌الدین قزوینی*. *فخرالدین*، عالم به علوم رصد، هندسه و اصول بود و کتابهای زیادی به خط خود از کتب ریاضی نوشت. وی منزوی بود و کمتر با دیگر اصحاب می‌نشست و به کار خود و کتابت مشغول بود. وقتی از نوشتن خسته می‌شد، باغی داشت که به آنجا می‌رفت و کار می‌کرد. من در خدمت مولانا نجم‌الدین بغدادی، در برخی از اوقات، او را دیدار می‌کردم. او در کار ساختن برج مسّ که برای سلطان می‌ساخت و سه طبقه بود اهتمام داشت. وی در صفر

سال ۶۶۷ درگذشت. ولادت او در سال ۵۸۳ بود. (همان، ص ۱۵۰؛ ش ۲۳۷۳)

۴۱. **برهان‌الدین ابوحماد بن فخرالدین ابوالفضل محمد بن محمد بن ابی الحسن علی المطرزی الایجی، نیسابوری الاصل:** پدرش مهندس، ادیب و علامه و از فضلالی بزرگ و فقیهان ادیب بود. آیتی در معانی و بیان و اصول و خلاف و هندسه و حساب به شمار می‌آمد. در ایچ ساکن شده و آنجا را به عنوان وطن اختیار کرد. برهان‌الدین در سال ۶۶۵ در حضور مولانا السعید نصیرالدین اشعاری از پدرش برای ما خواند (همان، ص ۱۷۲؛ ش ۲۴۱۷)

۴۲. **فخرالدین ابوغالب محمد بن محمد علوی آبی نقیب:** وی به همراه برادرش کمال الدین ابومحمد رضا به مراغه آمد، اما مانند برادرش دنبال علم نبود بلکه آنچه از مولانا نصیرالدین ابوجعفر محمد بن محمد بن حسن طوسی خواست، ریاست وقف در همدان و اصفهان و قم و کاشان و نواحی آن بود. (همان، ص ۱۷۳؛ ش ۲۴۱۹)

۴۳. **فخرالدین ابومسعود منصور بن محمد کازرونی حکیم طیب:** او در سال ۶۶۴ به مراغه نزد مولانا السعید نصیرالدین ابوجعفر آمد و وی او را سخت اکرام کرده در مدرسه صدریه منزل داد. او کتابهای زیادی در حکمت و طب داشت. آنها را تقدیم خواجه کرد اما خواجه تنها یک کتاب از او گرفت. فرزندش شمس‌الدین مسعود نیز در خدمت پدر بود. اتفاق افتاد که نامش را پرسیدند. دو بیت شعر فارسی در این باره گفت:

چون خاک جناب درگهت بوسیدم طوبی لک طوبی ز فلک بشنیدم
مسعود پدر کردمی نام و لیک مسعود کنون شدم چو رویت دیدم

(همان، ص ۲۱۲؛ ش ۲۴۹۶)

۴۴. **فریدالدین ابوالحسن علی بن حیدر بن علی طوسی رصدی حکیم:** وی در سال ۶۵۷ به مراغه آمد و خدمت مولانا السعید نصیرالدین ابوجعفر رسید. وقتی پایه رصدخانه را می‌گذاشتند در خدمت ایشان بود و خواجه از وی در کارها استفاده کرده و در امور خود بر او اعتماد می‌کرد. مردی جلد و اهل عمل بود نه اهل اشتغال علمی. رفتار خوبی داشت. بعدها به بغداد آمد در حالی که بر طریقت صوفیه بود. آن زمان در خدمت مولانا اصیل الدین فرزند خواجه نصیر بود. عاقبت در اصفهان سکونت کرد و به سال ۶۹۹ درگذشت (همان، ص ۲۴۵؛ ش ۲۵۵۹)

۴۵. **قطب‌الدین ابوالمظفر احمد بن محمود بناکتی:** از فضلالی است که در روزگار مولانا السعید نصیرالدین ابوجعفر در سال ۶۷۱ به مراغه وارد شد و کتابهای

زیادی برای خود و دیگران از تصانیف و آثار خواجه نوشت. خط زیبایی داشت و در نوشتن، دقیق بود. اخلاقش نیکو و اهل دوستی بود و در مدت اقامتش در مراغه، به رصدخانه رفت و آمد داشت و برای من اشعاری از شعرای ماوراءالنهر و ترکستان می خواند (همان، ص ۳۶۱؛ ش ۲۷۶۰)

۴۶. قطب‌الدین عثمان بن ابراهیم بن یوسف شهرابانی صوفی: از صوفیان ممتاز و علمای برجسته بود. به بلاد خراسان رفت و از بلاد ترکستان گذشت. در سال ۶۶۷ در مراغه نزد ما آمد. (همان، ص ۴۰۲؛ ش ۲۸۴۷)

۴۷. قطب‌الدین ابوالمظفر مبارز بن مظفرالدین محمد ایجی امیر: از فرزندان بزرگان فارس و حاکم ایج و نواحی آن بود. من یاد او را در «تذکره الرصد» در سال ۶۷۰ کرده‌ام. جوانی خوش‌هیكل بود و اشتغال به ادب داشت. از او خواستم چیزی برای من در ذکر من قصد الرصد بنویسد و او به خط خود شعری نوشت (همان، ص ۴۱۳؛ ش ۲۸۶۶)

۴۸. صدرالدین معینی ختنی: وی شاگرد قطب‌الدین ابوالفضل محمد بن محمد بن عبدالله کاشغری ادیب بود و اشعاری از استادش در ربیع‌الاول سال ۶۷۲ در مراغه در «الرصد المحروس» برای من در وصف سپاه چنگیز خواند. (همان، ص ۴۳۱؛ ش ۲۹۰۴)

۴۹. قوام‌الدین ابوالکرم اسماعیل بن الله شیرازی کاتب شاعر: وی از صدرهای برجسته بود و همراه برادرش در سال ۶۷۳ اوقاف عراق را اداره می‌کرد. من در مراغه و بغداد از شعر او نوشتیم. نام وی در کتاب ذکر من قصد الرصد آمده است (همان، ص ۴۸۳؛ ش ۳۰۱۵).

۵۰. قوام‌الدین ابومحمد سلمان بن مأمون بن عبدالله رصافی: در سال ۶۷۶ نزد ما به مراغه آمد. در سال ۷۱۰ شنیدم که او در تبریز است (همان، ص ۴۹۶؛ ش ۳۰۵۱).

۵۱. قوام‌الدین ابوسعید عبدالله بن عبدالرحمن یزری حکیم: وی به مراغه آمد و در آنجا ساکن شد. او نزد مولانا نجم‌الدین کاتبی قزوینی تحصیل می‌کرد و تصانیف او را در منطق نزد وی می‌خواند. قوام‌الدین مرد فاضلی بود. کتابهای زیادی به خط خود نوشت. اشعاری به فارسی داشت. ابیاتی برای من نوشت و کلید رصدخانه را خواست و پس از آن با شماری از اصحاب و دوستان و احباء خود به رصدخانه صعود کرد (همان، ص ۵۰۴؛ ش ۳۰۷۰). ابن فوطی ذیل نام قوام‌الدین ابوعلی محمد بن علی یازری حکیم شبیه همین مطالب را بیان کرده است (همان، ص ۵۳۳؛ ش ۳۱۳۷).

۵۲. قوام‌الدین ابوالفتح نصر بن یوسف ماکی قزوینی قاضی: از خاندانی اهل حکم

و قضاوت بود. او را در سال ۶۷۰ در مراغه دیدم و بعدها در بغداد. شطرنج باز نمونه روزگار بود. (همان، ص ۵۵۴؛ ش ۳۱۸۲)

۵۳. کافی ابوالفتح یوسف بن عبدالله بن عبدالملک خراسانی صوفی: از ظرفای صوفیه بود و در سال ۶۶۴ نزد ما به مراغه آمد و بر رصد صعود کرد. (همان، ج ۴، ۳۲؛ ش ۳۲۷۵)

۵۴. کریم‌الدین ابوبکر بن محمود سلماسی مهندس: وی در سال ۶۶۴ نزد ما آمده، به محضر مولانا نصیرالدین در «رصد محروس» رسید. دانشی برای حل کاغذ و تبدیل شدن آن به خمیر داشت و این که از آن اشیائی چون «طباق و زبادی و مقالِم» درست کند. همو کرة الارض را از کاغذ ساخت به طوری که کاملاً درون آن خالی بود و روی آن صورت اقالیم را کشید. وی به سال ۷۰۱ در سلماس درگذشت. (همان، ص ۶۵؛ ش ۳۳۴۵)

۵۵. کمال‌الدین ابوسعید ابراهیم بن محمد بن یحیی بغدادی: وی شیخی خوش اخلاق و زیبا بود و در سال ۶۶۶ نزد ما به مراغه آمد. آن وقت مولانا السعید نصیرالدین طوسی در خراسان بود. بسیار خوش محضر بود. وی در ۶۲۲ به دنیا آمد. (همان، ص ۹۷؛ ش ۳۴۲۵)

۵۶. کمال‌الدین ابوالطیب احمد بن بدیع‌الدین ابی بکر بن عبدالغفار بکری زنجانی شاعر فاضل: از شخصیت‌های برجسته از میان ادبا و بلغا و صاحب نظم و نثر به زبان عربی دُرّی و فارسی دری بود. من او را دیدم و خدمت او رسیدم و از داشت‌های او در مراغه و تبریز و بغداد نوشتم. وی شاهنامه‌ای درباره ملوک ترک سرود و به غازان محمود بن سلطان ارغون تقدیم کرد. (همان، ص ۹۹؛ ش ۳۴۳۱)

۵۷. جمال‌الدین ابوالفرج یوسف بن کرخی: وی در سال ۶۷۱ در مراغه بود و برای من درباره کمال‌الدین ابوالعباس احمد بن علی انصاری موصلی سخن گفت که او در روایت و درایت و معرفت ادبی در اوج بود. (همان، ص ۱۰۸؛ ش ۳۴۵۳ و بنگرید: ج ۴، ص ۲۲۶)

۵۸. کمال‌الدین ابوالعباس احمد بن محمد اردبیلی حکیم فاضل: از خادمان شمس‌الدین محمد جوینی بود. مدتی در روم سکونت داشت. در سال ۶۶۷ نزد ما به مراغه آمد سپس به بغداد رفت و در دارالمدرسین در کوچه نظامیه [= دهلیز النظامیه] ساکن شد و اصحاب نزد او می‌رفتند. اکنون که سال ۷۱۴ است بیشتر خلوت دارد و به فکر و ذکر مشغول است. (همان، ص ۱۱۸؛ ش ۳۴۸۲)

۵۹. کمال‌الدین ابومحمد احمد بن محمد مراغی طیب: از مشایخ اطبا بود و تجارب

سودمندی داشت. او را در محضر مولانا نصیرالدین در سال ۶۶۴ دیدم که با او مطایبه می‌کرد. مشروب خوار حرفه‌ای بود که شب و روز از آن جدا نمی‌شد و در مراغه، رفیقان و حریفانی هم داشت. فکر می‌کنم سال ۶۷۰ درگذشت. (همان، ص ۱۱۸؛ ش ۳۴۸۳)

۶۰. کمال‌الدین ابومحمد احمد بن عبدالعزیز ینال مراغی، قاضی سراب: از مشایخ قضات و عالمان و برجستگان علم و ادب بود. وی قاضی سراب شد. در سال ۶۶۴ بر ما وارد شده، به محضر مولانا السعید نصیرالدین آمد. (همان، ص ۱۲۱؛ ش ۳۴۸۹)

۶۱. مجدالدین عباد بن علجه اصفهانی صدر: وی در سال ۶۶۹ در رصدخانه مجموعه‌ای از اشعار شعرای فضلی متأخر اصفهان را به من نشان داد که نمونه‌ای از شعر کمال‌الدین اسعد بن زیاد بر طریقه عجم در آن بود. (همان، ص ۱۲۶؛ ش ۳۵۰۰)

۶۲. کمال‌الدین ابوالفرج اسماعیل بن اسماعیل ایجی، ادیب حکیم مقیم مراغه: وی به همراه مولانا العلامه برهان‌الدین ابوحامد مطرزی به مراغه آمد و مدتی در آنجا ماند. پس همراه همو به تبریز رفت اما بعد از درگذشت وی باز به مراغه برگشت و همانجا وطن‌گزید و مکتب‌خانه‌ای درست کرد که در آن، اولاد اکابر ادب را آموزش می‌داد. فردی خوش اخلاق و خوش مجلس بود و من هم با او مأنوس بودم. وقتی خواجه فخرالدین احمد پسر مولانا السعید نصیرالدین در سال ۶۸۴ به بغداد آمد، همراه او بود و خدمت اکابر آنجا رسید. وی کتب کتابخانه‌های بغداد را مطالعه می‌کرد. او گفت: اگر پیوند من با مراغه نبود، در بغداد می‌ماندم. وی در سال ۶۹۸ در مراغه درگذشت (همان، ص ۱۲۸؛ ش ۳۵۰۳)

۶۳. کمال‌الدین ابوالشمس افلاطون بن عبدالله هندی حکیم: از کسانی بود که به قصد درک محضر مولانا السعید نصیرالدین در سال ۶۵۸ به مراغه آمد. او استعداد تحصیل نداشت و تمام تلاشش آن بود تا درس حکمت را بنویسد اما فهم آن برایش دشوار بود. مولانا نصیرالدین به من امر کرد تا درس را برای او بنویسم. روزی عرض کردم: من به جای او می‌نویسم اما آیا می‌توانم به جای او حفظ کنم؟! وی به سال ۶۶۹ در تبریز درگذشت. (همان، ص ۱۳۱؛ ش ۳۵۱۳)

۶۴. شمس‌الدین ابوالمجد بن ابی الفضائل الخالدی: ابن فوطی ذیل شرح حال کمال‌الدین ابوالمظفر الحسین بلدی نوشته است که این شمس‌الدین در مراغه، در سال ۶۷۱ دیوان بلدی را به عاریت به او داده است. (ابن فوطی: ج ۴، ص ۱۴۷؛ ش ۳۵۵۲)

۶۵. کمال‌الدین ابومحمدالرضا بن فخرالدین محمد حسینی افطسی آبی علامه: او

به مراغه در محضر مولانا السعيد نصيرالدین ابی جعفر آمد و شماری از آثار فخررازی را نزد وی خواند و آثاری که خواجه از پدرش وجیه‌الدین محمد بن الحسن، از دایی پدرش نصیرالدین عبدالله بن حمزه، و دایی‌اش نورالدین علی بن محمد شیعی و دیگران شنیده بود، برای وی روایت کرد. صحیفه اهل‌البیت را (که همان صحیفه الرضا است) نزد وی خواند. من در سال ۶۶۵ او را در مراغه دیدم. بعدها او را به سال ۷۰۷ در سلطانیه دیدم. در آنجا اجازه روایت تمامی مرویاتی را که به نقلش مجاز بود، برای من صادر کرد. (همان، ص ۱۵۵؛ ش ۳۵۶۶)

۶۶. کمال‌الدین ابوالفضل عبدالهادی بن نجم‌الدین محمد بن محمود مراغی

کاتب: جوانی باهوش که به عربی و فارسی و مغولی می‌نوشت. او نخستین کسی بود که نگارش با آب طلا را رسم کرد؛ این هنر در قدیم نبود. (همان، ص ۱۸۸؛ ش ۳۶۳۸)

۶۷. کمال‌الدین ابوالفضل عمر بن علی بن سالم بلخی، مقیم مراغه: شیخ عاقلی بود

که بلاد عرب و عجم را سیر کرده و در مراغه مقیم شد تا همان‌جا وفات کرد. دکانی داشت که اکابر و علما در آنجا نزد وی می‌آمدند. بسیار خوش‌محل و خوش‌سخن بود. من در سال ۶۶۴ در مراغه از او مطالبی نوشتم. خدمت مولانا السعيد نصيرالدین می‌رسید و گاه خواجه از نقاطی که او سیر کرده بود پرسش می‌کرد. خیرات فراوان داشت و علما را دوست می‌داشت. در رجب سال ۶۶۶ درگذشت و در باب‌المیدان دفن شد، در حالی که بیش از هشتاد سال داشت. (همان، ص ۲۱۲؛ ش ۳۶۸۸)

۶۸. کمال‌الدین ابوالفضل محمد بن ابی نصر فضل بن عباس دباهی تاجر: او که

جوان فاضلی بود در سال ۶۶۵ نزد ما به مراغه آمد. ما در سال ۶۷۰ در رصدخانه با هم بودیم و او به محضر مولانا السعيد نصيرالدین رسید و یک حوله مصری به او اهداء کرد. (همان، ص ۲۳۳؛ ش ۳۷۳۲)

۶۹. کمال‌الدین ابوعلی مسعود بن ابی العلاء بن روح خزاعی نظری ادیب قاضی: از

برجستگان علما و اکابر فقها و ادبا بود. در سال ۶۶۸ به مراغه آمده، به محضر مولانا نصیرالدین ابی جعفر درآمد و او را ستایش کرد. ایشان نیز در حق وی اکرام کرده، حاجتش را برآورد و به خط خود آنچه خواست برایش نوشت. وی نیز یک قصیده به فارسی که به خط خود در رصدخانه نوشته بود به مولانا السعيد نصيرالدین داد. (همان، ص ۲۵۹؛ ش ۳۸۰۲)

۷۰. جمال‌الدین محمد بن هاشم تفلیسی: وی از اصحاب مولانا نصیرالدین ابی جعفر محمد بن محمد بن حسن طوسی در مراغه بود. من با او همنشینی و رفاقت داشتم، همان‌طور که در کتاب تذکره من قصد الرصد آورده‌ام. (همان، ص ۲۶۰؛ ش ۳۸۰۴)

۷۱. مجاهد‌الدین ابوالفضائل صدمرد بن نصرت‌الدین بغدادی کاتب: از خاندانی اهل ریاست و امارت و معرفت و کیاست. در بغداد به دنیا آمد. بعدها در سال ۶۶۴ مراغه ساکن شد و به تحصیل علم پرداخت. وی در کنار علمای ایغوری و بخشی قرار گرفت و خط و زبان ایغوری را از آنان فراگرفت. وی در نهایت باهوشی و خوش اخلاقی بود. (همان، ص ۳۶۷؛ ش ۳۹۹۵)

۷۲. مجدالدین ابوظاهر ابراهیم بن محمد بن عبدالله حشاشی متطبب: شیخ حکیم و صوفی ما که انواع حشایش را می‌شناخت و به خواص و منافع آنها آشنا بود. وی به مراغه آمد و در نواحی آن، در آهق، زاویه‌ای را تعمیر کرد. در نزدیکی آن، کوهی به نام داوشت بود که بسیاری از حشایش تریاقی را داشت. یکبار هم سلطان غازان نزد وی رفته، او را بر کوه بالا برد و این گیاهان را به او شناساند. سلطان، وی را دوست می‌داشت و حقوق سالیانه برای وی تعیین کرد. وی در سال ۷۰۶ درگذشت. (همان، ص ۳۸۰؛ ش ۴۰۲۰)

۷۳. مجدالدین ابوالمظفر بهزاد بن بدل بن اسماعیل بسوی شاعر: شیخی با صورتی مهیب، محاسن سپید، زیبا و خوش‌برخورد بود. اشعار خوبی به فارسی می‌سرود. مدتی در بغداد بود و کتاب شاهنامه را به شعر درآورد و ذیلی بر آن نوشت. وقتی بغداد تسلیم شد، او سالم ماند و در مراغه ساکن شد. در آن‌جا به محضر مولانا السعید نصیرالدین می‌آمد. محفوظات بسیار داشت و من برای او چیزهایی نوشته بودم. در سال ۶۶۶ در مراغه درگذشت. «بسوی» نسبتی به یکی از مناطق حومه مراغه است. (همان، ص ۴۱۱؛ ش ۴۰۹۶)

۷۴. مجدالدین ابوالمعالی عبدالعزیز بن جتمود من موالی تاج‌الدین بخاری: جوان زیرک و عاقل و نیک‌صورت بود. زیبا می‌نوشت و محفوظات فراوان داشت. من در سال ۶۷۱ در مراغه، او را ملاقات کردم. (همان، ص ۴۵۰؛ ش ۴۱۹۱)

۷۵. مجدالدین ابوالفضل عبدالمجید بن ابی بکر بن محمد اربلی قاضی: در سال ۶۶۵ در مراغه، او را دیدم و به رصدخانه صعود کرد و اشعاری از او نوشتم... (همان، ص ۴۵۴؛ ش ۴۲۰۲)

۷۶. مجدالدین ابو عبدالله فضل بن محمد بن ابی بکر بن شعرانه اعرج اصفهانی

فقیه ادیب: سال ۶۶۸ در مراغه نزد ما آمد و به محضر مولانا السعید نصیرالدین ابی جعفر رسید. سال ۶۶۹ هم از مراغه رفت. (همان، ص ۴۹۲؛ ش ۴۲۹۳)

۷۷. مجدالدین محمد بن خلیفه بن آلب ارسلان سیواسی رومی: وی در مراغه

سکونت کرد و مدرسه‌ای در مجاورت مسجد جامع داشت. در سال ۶۸۰ به بغداد آمد. در سال ششصد و هشتاد و [] در شیراز کشته شد. (همان، ص ۵۱۲؛ ش ۴۳۳۹)

۷۸. مجدالدین ابوالفتح محمد بن محمد طوسی شاعر: در سال ۶۶۹ در مراغه نزد

ما آمد. (همان، ص ۵۲۵؛ ش ۴۳۷۲)

۷۹. مجدالدین ابوسعید هبت‌الله بن محمد ابن همکر شیرازی وزیر در شیراز: او را

در محضر مولانا نصیرالدین ابی جعفر محمد بن محمد بن حسن طوسی دیدم. در دیوان اتابک سعد امیر شیراز خدمت کرده بود و دیوان نیکویی در همه فنون شعری داشت. در رصدخانه؛ اشعاری از او نوشتم. (همان، ص ۵۴۷؛ ش ۴۴۲۶)

۸۰. مجیرالدین ابوالفضل علی بن محمد بن علی بن حمیص نیلی ادیب: عالمی

آگاه به ادبیات بود و ستایش جماعتی از رؤسای عراق را کرد. وی به آذربایجان رفت و در مراغه، در خدمت خواجه صدرالدین علی بن مولانا السعید نصیرالدین ابی جعفر سکونت گزید. اشعار زیادی در ستایش او گفت و قدری از حکمت را مباحثه کرد. وی در سال ۷۰۳ درگذشت (همان، ص ۵۷۸؛ ش ۴۴۹۴).

۸۱. محیی‌الدین ابومحمد حسن بن صدرالدین محمد بن عبدالله: وقتی پدرش

وزارت گرفت و املاک مردم را غصب کرد، از پدر، جدا شده و به درس پرداخت. وی مدرسه‌ی زیبایی درست کرد و وقف اشاعره از فقهای شافعی نمود و موقوفاتی هم برای آن قرار داد. وی هموست که معین‌الدین طنطرنانی در شعری با ترکیب عربی - فارسی او را ستایش کرده و گفته: «تُرکاً وجدتُ اللّرد من درمانه». (همان، ج ۵، ص ۵۵؛ ش ۴۶۲۲)

۸۲. محیی‌الدین الصادق ابوالحسن علی بن عیسی بن محمد علوی واسطی واعظ:

از نسل شیوخ عارف. اصلش از مکه بود و در نواحی واسط اقامت گزید. وی در سال ۶۶۷ به مراغه آمده، به محضر مولانا نصیرالدین ابی جعفر طوسی رسید. وی مجلس وعظ در مراغه برپا کرده و نزد امرا و خوانین رفت و آمد داشت. مقبولیت عام یافت و بسیاری از مغولان و ترکان به دست وی مسلمان شدند و توبه کردند و زکات داده و

مراقب نماز خویش گشتند. من چندان خدمت وی رسیدم که شرح آن در اینجا نشاید. وی در شرویز (؟) وفات یافت و همانجا مدفون گشت. سپس در سال ۶۷۹ به شهرزور انتقال داده شد. (همان، ص ۷۸؛ ش ۴۶۷۱).

۸۳. محیی‌الدین ابوعبدالله محمدبن ابی بکر بن جعفر بن علی بن محمود طبرانی: از صوفیان زاهد و به کار علم آموزی مشغول بود، اما «قال» را رها کرده، به «حال» پرداخت. مراغه هم آمد اما من خدمت او نرسیدم و نتوانستم از علم او خوشه‌ای بگیرم. (همان، ص ۸۹؛ ش ۴۶۹۷).

۸۴. محیی‌الدین ابوالفضل محمدبن شرف‌الدین یحیی بن هبت‌الله کوفی بغدادی، نقیب مدرس مدرسه مستنصریه، خطیب و شیخ رباط شونیزیه: از خانواده علم و عدالت، در واقعه بغداد به اسارت درآمد، اما توسط شمس‌الدین ابوالمنقب هاشمی کوفی، رها شده، نزد همو به آموختن فقه و وعظ پرداخت. در سال ۶۷۰ به مراغه آمد و نزد مولانا السعید نصیرالدین و نجم‌الدین قزوینی به تحصیل نشست. سپس به بغداد برگشت و نایب قضاوت در سمت غربی بغداد شد. وی در ۱۲ ربیع الاول سال ۷۰۳ درگذشت و کنار مدفن ابوحنیفه دفن شد. میان من و او دوستی و محبت بود و از او چیزها نوشتم و مانندش ندیدم. (همان، ص ۱۰۸؛ ش ۴۷۳۳).

۸۵. محیی‌الدین ابوالشکر یحیی بن محمد بن ابی الشکر بن حمید - مقیم مراغه - التونسی العربی المغربی المهندس الرصدی (محیی‌الدین مغربی): یگانه روزگار در علم هندسه و مجسطی و اوقلیدس و حساب و عالم به علم رصد و معرفت ابعاد و تقویم کواکب بود. در شهر خود فقه مالکی خواند. سپس به دمشق آمد و بعد از آن به خدمت مولانا السعید نصیرالدین ابی جعفر درآمد و از حکمای رصد [= حکماء الرصد] شده، به تصنیف پرداخت. سپس به بغداد رفت و به خدمت شرف‌الدین هارون، پسر شمس‌الدین جوینی رسید. آنگاه باز به مراغه برگشت و اصحاب و غربا نزد وی به تحصیل پرداختند. وی همچنان در مراغه، مقیم بود و در آنجا حرمت و حقوق سلطانی داشت تا آن که در ربیع‌الاول سال ۶۸۲ درگذشت. (همان، ص ۱۱۷؛ ش ۴۷۵۳) در جای دیگری گوید که محیی‌الدین مغربی در رصدخانه دو بیت شعر از مجدالدین ابومحمد حسن بن ابراهیم بن یوسف بعلبکی منجم که روی «ربیع» که با آن رصد می‌کنند نوشته بوده، برای من خواند. (همان، ج ۴، ۴۱۳؛ ش ۴۱۰۴) داستان اسارت وی در دمشق، آمدنش نزد هولاکو و واگذار کردن

او به خواجه نصیر در صفحه ۲۸۰ تاریخ مختصر الدول آمده است.

۸۶. محیی‌الدین ابوحامد یحیی بن صدرالدین محمد مراغی قاضی: از قاضیان

برجسته بود. مدرسه محبیه در بازار مراغه منسوب به اوست (همان، ج ۵، ص ۱۱۸؛ ش ۴۷۵۴).

۸۷. محیی‌الدین یحیی بن محمود بن احمد بن محمد زرین قلم مراغی: او مراغه

را به عنوان وطن برگزید تا آنکه همانجا درگذشت. من این پسر را که زیرک و اهل

تحصیل بود در سال ۷۰۷ دیدم. (همان، ص ۱۲۰؛ ش ۴۷۵۹)

۸۸. مصلح‌الدین ابومحمد عبدالمجید بن فضل الله بن ابی الفتوح تبریزی فقیه: به

سال ۶۶۹ در مراغه آمده، به محضر مولانا السعید نصیرالدین ابی جعفر طوسی رسید.

(همان، ص ۲۴۸؛ ش ۵۰۲۲)

۸۹. مصلح‌الدین علی بن عبدالواحد نخجوانی معلّم: وی به مراغه آمد و معلم

کودکان شد (همان، ص ۲۴۹؛ ش ۵۰۲۳)

۹۰. مطیع‌الدین ابوالحسن علی بن مختار غزنوی منجم: به عنوان «طالب علم» در

سال ۶۶۹ به مراغه آمد. مردی فاضل و ادب خوانده بود و دوست داشت چیزی از

ریاضیات بخواند. به شاگردی نزد محیی‌الدین مغربی و شمس‌الدین محمد بن مؤید

عرضی نشست. داستان او را حمیدالدین محمود بن مسعود غزنوی منجم برای من نقل

کرد. (همان، ص ۲۵۸؛ ش ۵۰۳۷)

۹۱. مظهرالدین ابوالمعالی مطهر بن سیف‌الدین سعید بن مطهر بن سعید باخرزی

بخاری صوفی واعظ: وارد بغداد شد و از پدرش روایت کرد. در آنجا مجلس وعظ داشت.

وقتی ابوالمنقب مبارک پسر مستعصم عباسی در مراغه مرد، او در آنجا بود و مراسم روز

سوم «عمل ثالثه» را در «مدرسه الخلیفه» برگزار کرد و بسیار خوب سخن می‌گفت. آن زمان

من تبریز بودم و نتوانستم در آن محفل شرکت کنم. از آنجا به روم رفت و در شهر قیصریه

ساکن شد و همانجا در سال ۶۸۱ درگذشت. (همان، ص ۳۱۴؛ ش ۵۱۶۲)

۹۲. معزالدین بن ابی الفتح محمد کرمانی صاحب کرمان: وی در سال ۶۷۰ به

مراغه بر ما وارد گشت. او را جوانی خوش صورت، با اخلاقی نیکو یافتم. (همان، ص ۲۱۵)

۹۳. معین‌الدین ابوالفضل بختیار بن محمد بن عبدالرحیم شروانی حکیم: شیخی

خوش سیمما و خوش رفتار بود. در سال ۶۶۲ به مراغه به محضر مولانا السعید نصیرالدین

طوسی ابی جعفر درآمده و در خدمت او به لشکرگاه هولاکو رفت. هولاکو در این وقت

در منطقه جغاقوالنهر در نواحی مراغه بود. خواجه او را به سلطان معرفی و فضائلش را بیان کرد و سلطان هم بر وی انعام نمود. او ادیب بود. وفاتش در تبریز در ربیع الاول ۶۶۵ اتفاق افتاد. (همان، ص ۳۶۷؛ ش ۵۲۷۸)

۹۴. معین الدین ابواحمد عبدالرحمان بن احمد بن علی بن ابی نصر ابن فطیس
موصلی بزاز: جوانی زیرک بود. حانوتی در مراغه در بازار پارچه‌فروشان از آن او بود او آشنایی و همنشینی با مولانا نصیرالدین ابی جعفر طوسی داشت. (همان، ص ۳۸۶؛ ش ۵۳۲۲).
۹۵. معین الدین محمد بن علی بن عبدالله شیرازی شاعر: در سال ۶۷۰ به مراغه آمد. شاعری نیک بود و در مدح مولانا السعید نصیرالدین و خواجه شمس‌الدین جوینی شعر گفت. من از او اشعاری نوشتم. وی دیوانی دارد و رقعهای به مولانا نصیرالدین نوشت که در اولش چنین آمده بود:
«لکل زمان واحد یرتجی له و هذا زمان أنت لا شک واحده».

(همان، ص ۴۰۹؛ ش ۵۳۷۸)

۹۶. متجب‌الدوله ابوسلیمان داود بن ابی نصر اسرائیلی دهستانی منجم: عالم به نجوم بود. پیش ما در مراغه ماند و تحصیل کرد. اموال زیادی به دست آورد. اخلاق نیکویی داشت. (همان، ص ۵۰۹؛ ش ۵۵۹۰)

۹۷. منهاج‌الدین ابوعبدالله محمد بن عمر بن ابی الفتح بخاری کاتب: جوان فاضل و کاتب کاملی بود. او را در تبریز در سال ۶۶۴ دیدم. آن زمان کتابت می‌کرد و مسائل حساب را درس می‌داد و شماری از کودکان در پای درسش بودند. راحت بود و عیش لذیذی داشت. سپس در سال ۶۶۸ به مراغه آمد و از مولانا السعید نصیرالدین خواست تا نامه‌ای درباره‌ او به شمس‌الدین جوینی بنگارد. او نیز آنچه خواست برایش نوشت. (همان، ص ۵۵۲؛ ش ۵۶۷۴)

۹۸. مؤتمن ابوالفضل جعفر بن علی بن عبدالکریم بغدادی صوفی: از ظرفای صوفیه و شخصیت‌های آنان بود. در سال ۶۶۴ نزد ما به مراغه آمد. اخلاقی نیکو و محفوظات فراوان داشت. نزد مولانا السعید نصیرالدین قبول تام یافت و لباسی از خود بدو بخشید و از وقف بغداد برای وی سالانه یک صد دینار نوشت. اخلاق خوب و سخن نیکو داشت و در معاشرت کریم بود. من درباره‌ او در «تذکره من قصد الرصد» نوشته‌ام. (همان، ص ۵۶۳؛ ش ۵۷۰۰)

۹۹. موفق‌الدین احمد بن موسی ابن نقیب حلبی صوفی: از اصحاب شیخ یهوذای

رومی در زاویه او در نهرآباد از نواحی مراغه بود. تحصیلاتی کرده و ادب و معرفت داشت. من از او چیزهایی نوشتم. خط را نیکو می‌نوشت. اشعاری برای من در مراغه در سال ۶۷۱ خواند. (همان، ص ۵۹۳؛ ش ۵۷۶۷)

مواردی که گذشت تنها بر اساس کتاب **مجمع الآداب فی معجم الالقاب** ابن فوطی بود، آن هم بخش اندکی از این کتاب که باقی مانده است. به جز این افراد، کسان زیاد دیگری نیز از مراغه این دوره دیدن کردند که نمونه آن ابن طقطقی صاحب کتاب الفخری است که بر اساس نوشته محقق کتاب در مقدمه آن، به مراغه آمده و از آنجا به موصل رفته و به سال ۷۰۹ در گذشته است. (ابن طقطقی، ص ۸)

پی‌نوشت‌ها:

۱- تاکنون درباره مراغه، به طور عام و رصدخانه به طور خاص، کتابها و مقالات فراوانی نوشته شده است. برخی از آنها عبارت‌اند از: مروارید، یونس، مراغه، تهران، ۱۳۷۲؛ سرفراز غزنی، فرانس بروین، *ابزار و آلات رصدخانه مراغه*، سازمان میراث فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲؛ سپهروند، مجید، *مراغه در سیرتاریخ*، تبریز، ۱۳۸۰؛ ورجاوند، پرویز، *کاوش رصدخانه مراغه*، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶ و آثار فراوان دیگر. آنچه سبب نگارش این مقاله شد، اهمیت اطلاعات پراکنده‌ای است که ابن فوطی آورده؛ با این تأکید که نام قریب یک صد نفر از دانشمندان بلاد دیگر که طی سالهای ۶۶۰ تا ۷۰۰ به مراغه آمده‌اند نیز از کتاب *مجمع الآداب وی استخراج* شده است.

کتابشناسی:

- ۱- آیتی، عبدالمحمد، *تحریر تاریخ و صاف*، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲ هـ.ش.
- ۲- ابن شاکر کتبی، محمد، *فوات الوفيات و الذیل علیها*، تحقیق احسان عباس، دارصادر، بیروت، (بی‌تا).
- ۳- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا، *الفخری فی الآداب السلطانیه*، تصحیح عبدالقادر محمد مایو، دارالقلم، بیروت، ۱۹۹۷ م.
- ۴- ابن العبری، ابوالفرج غوریغوریوس ملطی، *تاریخ مختصر الدول*، تحقیق *انطوان صالحانی* یسوعی، دارالشرق، بیروت، ۱۹۹۲ م.
- ۵- ابن عماد حنبلی، شهاب الدین، *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، تحقیق الارناؤوط، دارابن کثیر، بیروت، ۱۴۰۶ هـ.ق.
- ۶- ابن فوطی، کمال الدین عبدالرزاق بن احمد شببانی، *مجمع الآداب فی معجم الالقاب*، تحقیق محمد الکاظم، مؤسسه الطباعة و النشر وزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی، تهران، ۱۴۱۶ هـ.ق.
- ۷- رشیدالدین فضل‌الله، *تاریخ مبارک غازی*، به سعی و اهتمام کارل یان، لیدن، ۱۹۵۷ م.
- ۸- _____، *جامع التواریخ*، تصحیح محمد روشن، البرز، تهران، ۱۳۷۳ هـ.ش.

- ۹- ذهبی، شمس‌الدین، تاریخ الاسلام، تصحیح محمد عبدالسلام تدمری، دارالکتب العربی، بیروت.
- ۱۰- کاشانی، ابوالقاسم احمد بن محمد، تاریخ الجایتو، به اهتمام مهین همبلی، تهران، ۱۳۴۸هـ.ش.
- ۱۱- مشکور، محمد جواد، تاریخ تبریز تا قرن نهم، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۲هـ.ش.